



هوالحکیم

امروز در شرایطی به سر می‌بریم، که اوضاع اقتصادی از نظر پیچیدگی به حدی رسیده که تحلیل و حل‌الجی آن کار ساده‌ای نیست. در چنین شرایطی به افرادی نیاز است که بتوانند این اوضاع در هم تنیده را که به کلاف سردرگمی می‌ماند، تحلیل کنند. اما مشکل اساسی این است که پیدا کردن افرادی که بتوانند اوضاع اقتصادی موجود را تحلیل کنند ساده نیست. اساساً دانش‌گاه‌های کشور در تربیت افرادی که بتوانند این اوضاع را بفهمند و سپس با آرایه‌ی تحلیل فهم خود را انتقال دهند، عاجزند.

اما بر خلاف دانش‌گاه‌ها، اندیشکده‌ها چاره‌ای جز تحلیل‌گری ندارند. تصمیم‌سازی که کارویژه‌ی اصلی یک اندیشکده است اساساً بدون تحلیل پیشینی بی‌معناست. به این دلیل سراغ اندیشکده‌ی یقین رفتیم تا به ما در دست‌یابی به یک تحلیل از فضای موجود، کمک کند. اندیشکده‌ای که امروز در حوزه‌ی تصمیم‌سازی و تولید علم به یک چهره‌ی شناخته شده در ایران بدل شده است. ما از آقای علی رهجو از اعضای هیات علمی این اندیشکده که در حوزه‌ی اقتصاد فعالیت می‌کند خواستیم تا به ما کمک کنند فضای اقتصادی حاکم در کشور و جهان قدری برایمان روشن‌تر شود. ایشان ضمناً سردبیر وبسایت کدآمایی هم هستند که به طور تخصصی به موضوع الگوهای معیشتی و اقتصاد می‌پردازد. از این‌رو مصاحبه‌ای را با ایشان ترتیب دادیم که بخش اول آن در ادامه می‌آید.

به نظر شما مهم‌ترین مولفه‌های اقتصاد اسلامی و لیبرالیستی چه بوده و تفاوت‌های عمده‌ی آنها در نظریه و عمل چیست؟

در ابتدا اجازه دهید، قبل از این که به سوال شما پاسخ دهم، تکلیف خود را با مفهوم اقتصاد روشن کنیم. اقتصاد یک غلط مصطلح است. وقتی از واژه‌ی اقتصاد استفاده می‌کنیم، مفهومی که به آن متصل است در یک جمله الگو یا شیوه‌ی معیشت است اما آن چه که این واژه به طور دقیق معنا می‌دهد، میانه‌روی است. فاصله‌ی مفهوم میانه‌روی را با مفهوم الگوی معیشت ملاحظه کنید!

اوضاع زمانی بدتر می‌شود که این مفهوم روبه‌روی واژه‌ی اکانامی *Economy* قرار می‌گیرد. وقتی در غرب برای الگوی معیشت از اکانامی استفاده می‌شود ما آن را به اقتصاد ترجمه می‌کنیم. یعنی نه تنها واژه‌ی اقتصاد معادل مفهوم الگوی معیشت شده، بلکه یک معادل دیگر هم پیدا کرده است، الگوی معیشت غربی، یعنی اکانامی.

از سوی دیگر عده‌ای با توجه به این تلقی صحیح که اسلام نیز الگوی معیشت خاص خود را دارد، برای الگوی معیشت اسلامی هم از اقتصاد استفاده می‌کنند و اگر بخواهند منظور خود را دقیق‌تر کنند از اقتصاد اسلامی استفاده می‌کنند. پس تا این‌جا، اقتصاد هم به غلط معادل الگوی معیشت است، هم معادل الگوی معیشت غربی یعنی اکانامی و هم معادلی است برای الگوی معیشت اسلامی یعنی بیع.

از این‌که از واژه‌های تخصصی که شاید برخی از آن‌ها خیلی به گوش‌تان آشنا نیست، استفاده می‌کنم، پیشاپیش عذرخواهی می‌کنم، اما برای تولید علم هیچ چیزی مهم‌تر از دقت در انتخاب واژگان و مفاهیم نیست. یکی از دلایل اصلی کندی تولید علم، خصوصاً در علوم انسانی نیز همین عدم دقت در انتخاب کلمات است.

این نکات برای من که جالب است، حتماً برای مخاطبان هم جالب خواهد بود، خواهش می‌کنم ادامه دهید...



خوب تا این جا، متوجه شدیم، که معنای دقیق واژه‌ی اقتصاد، معادل مفهوم الگوی معیشت نیست. معادل اکانامی، یا الگوی معیشت غرب و معادل بیع، یا الگوی معیشت اسلام هم نیست. اما ما به غلط مصطلح برای همه‌ی این مفاهیم که هر یک نماینده‌ی حجم گسترده‌ای از علم را بر عهده دارند از اقتصاد استفاده می‌کنیم. یعنی وقتی داریم از اقتصاد استفاده می‌کنیم، هم اکانامی را که امروز در تمام دانش‌گاه‌های جهان از جمله ایران تدریس می‌شود و این حجم از کتاب‌ها، درس‌ها و گرایش‌های مختلف را دارد خطاب قرار می‌دهیم؛ هم بیع یا الگوی معیشت اسلامی منظورمان است. امروز بخش خرد و محدودی از بیع در حوزه‌ی علمیه مطرح است که ساز و کارهای معامله را در میان افراد مشخص کرده است، یا مقدار محدودتری از آن در قالب کتاب‌هایی مثل اقتصادنای شهید صدر تبیین شده است.

تازه این همه‌ی قضیه نیست. وقتی به جای اقتصاد از مفهوم الگوی معیشت استفاده می‌کنید، بعد به آن صفت غربی یا اسلامی می‌دهید، با قدری هوش‌مندی این سوال به ذهن‌تان خطور خواهد کرد که آیا صفت‌های دیگری نیز می‌توان به مفهوم الگوی معیشت نسبت داد؟

خوب مثلاً چه صفتی را می‌شود به آن نسبت داد؟

ببینید، این جا بیش از آن که خود این صفت مهم باشد، میدان‌های متعددی مهم هستند که با اتمولوژی *Ethimology* یا ریشه‌شناسی، و ترمینولوژی *Terminology* یا مفهوم‌شناسی می‌توان باز کرد. میدان‌های گسترده‌ای در حد یک حوزه‌ی گسترده از علم. ببینید چه حجم گسترده‌ای از علم به مفهوم الگوی معیشت غربی یعنی اکانامی متصل است. خیلی بیش‌تر از این حجم از علم را می‌توان از دل اسلام برای الگوی معیشت اسلامی احصا کرد که تا امروز تنها بخش‌هایی از آن احصا شده است. این کلان‌نگری در گشایش میادین جدید علم، می‌تواند ما را از دست گرفتن کاسه‌ی چه کنم در مواجهه با خیلی از مشکلات، خصوصاً در حوزه‌ی معیشت مردم نجات دهد.

در واقع موضوع صرفاً الصاق یک صفت ساده، در پی مفهوم الگوی معیشت نیست. به طور مثال ما یک حوزه‌ی تمدنی هستیم با تاریخی بیش از ۳۰۰۰ سال که حکومت‌ها و سلسله‌های مختلفی را تجربه کرده‌ایم. تکامل نظام اجتماعی در حوزه‌ی تمدنی ایران، در دوره‌هایی تا حد امپراتوری پیش رفته است. امپراتوری هخامنشی و امپراتوری ساسانی. خوب این حکومت‌ها و سلسله‌ها و این دو امپراتوری در این حوزه‌ی تمدنی به روشی معیشت مردم را اداره می‌کرده‌اند. آن‌ها قطعاً الگوی معیشت ویژه‌ی خود را داشته‌اند. این جاست که الگوی معیشتی با صفت ایرانی خود را نشان می‌دهد. الگویی که به صورت خلاصه به آن کدآمی گفته می‌شود.

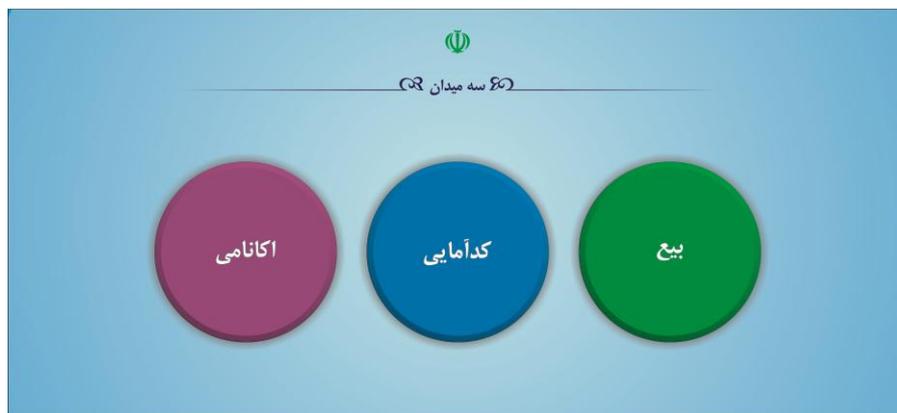


«واژه‌ی اقتصاد، نه تنها معادل مفهوم الگوی معیشت نیست بلکه معادل اکانامی، بیع و کدامایی هم نیست. اما به غلط مصطلح برای همه‌ی این مفاهیم که هر یک نماینده‌گی حجم گسترده‌ای از علم را بر عهده دارند از اقتصاد استفاده می‌شود.»

خوب فکر می‌کنم دیگر نوبت به پاسخ به سوال اصلی رسیده باشد...

سوال شما خیلی کلی است، مولفه‌های مهم این دو الگوی معیشت را در نظر و عمل مقایسه کردن، حداقل نیاز به چند واحد درسی پاسخ دارد، تازه اگر بخواهیم مختصر به سوال جواب دهیم.

اگر بخواهیم به صورت خلاصه مؤلفه‌های کلیدی این الگوها را باهم مقایسه کنیم، به جای این که از اول شروع کنیم بهتر است از آخر شروع کنیم.



«با اتمولوژی *Ethimology* یا ریشه‌شناسی، و ترمینولوژی *Terminology* یا مفهوم‌شناسی می‌توان میدان‌های تازه‌ای را باز کرد. میدان‌های گسترده‌ای در حد یک حوزه‌ی گسترده از علم.»

دقیقاً منظور تان چیست؟

ببینید همان طور که از سؤال شما برمی‌آید، هدف شما یک مقایسه نظری و سپس یک مقایسه عملی است. یعنی ابتدا در حوزه‌ی نظری این دو الگوی معیشت را باهم مقایسه کنیم، سپس برسیم به مقایسه عملی.



عمدتاً افراد هر قدر هم که خوب در حوزه‌ی نظر متوجه تفاوت‌های جدی این دو الگوی معیشت می‌شوند، خصوصاً وقتی با رویکرد انتقادی اشکالات جدی اکانامی به آن‌ها ارائه می‌شود، بلافاصله می‌پرسند خوب چه جای‌گزینی وجود دارد. در اصلاح عامیانه گفته می‌شود «خوب چی به جاش؟» این که از جای‌گزین می‌پرسند، منظورشان خیلی جای‌گزین نظری نیست، بلکه منظور آن‌ها جای‌گزین عملی است.

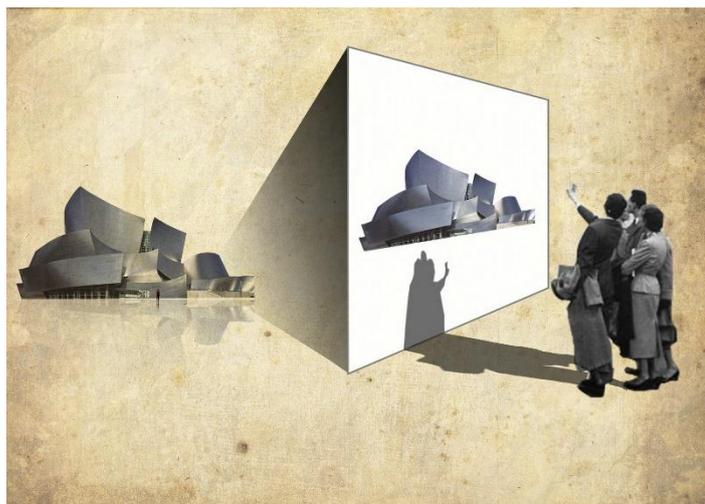
شما تا الآن داشتید از اهمیت ریشه‌شناسی و مفهوم‌شناسی می‌گفتید که مرحله‌ی حتی قبل از نظر است، حالا چه طور به یک باره از مرحله‌ی نظری هم عبور کردید و رسیدید به عمل!؟

درست می‌فرمایید، اما من قصد ندارم صرفاً با یک مقایسه عملیاتی از حوزه‌ی نظری صرف نظر کنم، بلکه نگاه عملیاتی کمک می‌کند تا مقایسه نظری هم به بهترین شکل انجام شود.

بینید در فلسفه یک مفهوم وجود دارد به نام فنومن یا پدیده، آنچه پدیدار است و دیده می‌شود خصوصاً در حوزه‌ی حس، به طوری که فنومنال که صفتی است که از این کلمه ساخته می‌شود در ترجمه ساده می‌شود محسوس، یعنی آن چه که احساس می‌شود.

حال فنومنولوژی که یک رویکرد شاخص در فلسفه است، می‌شود پدیدارشناسی؛ یعنی شناخت آن بخش محسوس پدیده‌ها.

تمام فرآیندهای نظری در نهایت در حوزه‌ی اجرایی پدیدار و محسوس می‌شوند. شما یک بار با رویکرد نظرگرایانه، الگوهای معیشت را بررسی می‌کنید و در نهایت نقاط ضعف و قوت بخش اجرایی را در بخش نظری ارزیابی می‌کنید، بار دیگر در یک نگاه پدیدارشناسانه، آن چه را که در حوزه‌ی اجرایی و عملیاتی از آب درآمده بررسی و تحلیل می‌کنید، سپس خیلی بهتر از کم و کیف حوزه‌ی نظری و به سرانجام رسیدن نظریات اطلاع پیدا می‌کنید.



«یک بار با رویکرد نظرگرایانه، الگوهای معیشت را بررسی می‌کنید و در نهایت نقاط ضعف و قوت بخش اجرایی را در بخش نظری ارزیابی می‌کنید، بار دیگر در یک نگاه پدیدارشناسانه، آن چه را که در حوزه‌ی اجرایی و عملیاتی از آب درآمده بررسی و تحلیل می‌کنید، سپس خیلی بهتر از کم و کیف حوزه‌ی نظری و به سرانجام رسیدن نظریات اطلاع پیدا می‌کنید.»



اتفاقاً این همان رویکردی است که مردم زود متوجه آن می‌شوند، چون آن‌ها هم در نهایت قوت و ضعف نظریات غیر محسوس را در قالب پدیده‌های مثبت پر کن و محسوس به ارزیابی می‌نشینند.

آیا این شیوه‌ی ارزیابی و تحلیل اصلاً در حوزه‌ی علوم انسانی استفاده می‌شود؟

به‌طور خلاصه افرادی که امروز در علوم انسانی به نهادگرایان معروف‌اند از همین روش استفاده می‌کنند. البته شیوه‌ی استفاده آن‌ها از این روش اشکالاتی دارد که شاید در ادامه صحبت‌ها به آن رسیدیم، اما آن‌چه که مسلم است این شیوه امروز در علوم انسانی بسیار کاربرد دارد.

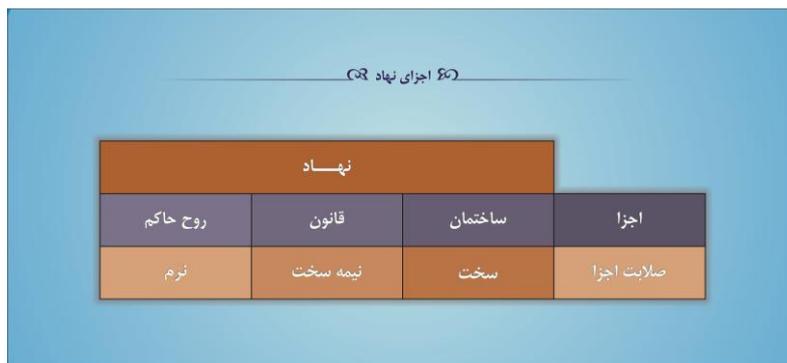
خوب، ما هنوز پاسخ شما را به سؤال نشنیده‌ایم اما نکات خوبی که فکر می‌کنم باید قبل از پاسخ طرح می‌شدند را شنیدیم، فکر می‌کنم در ادامه‌ی همین مقدمات بد نیست توضیح مفهوم نهاد را هم از شما بشنویم.

نهاد، یکی از مفاهیم پیچیده در حوزه‌ی علوم انسانی است. نهاد به‌طور خلاصه نوع خاصی از سیستم است. وقتی یک سیستم به حد بالایی از هوشمندی می‌رسد واجد ویژگی‌هایی می‌شود که آن را می‌توان نهاد نامید. به بیانی هر نهادی سیستم است، اما هر سیستمی نهاد نیست. این ساده‌ترین نگاه به نهاد است.



«نهاد به‌طور خلاصه نوع خاصی از سیستم است. وقتی یک سیستم به حد بالایی از هوشمندی می‌رسد واجد ویژگی‌هایی می‌شود که آن را می‌توان نهاد نامید. به بیانی هر نهادی سیستم است، اما هر سیستمی نهاد نیست.»

اگر قدری پیچیده‌تر بخواهیم نهاد را بشناسیم، بهتر است با یک مثال این کار را انجام دهیم. یک گوشی همراه هوشمند که امروز همه آن را می‌شناسند یا یک تبلت نماد خوبی برای یک نهاد است. یک تبلت، از سخت‌افزار، سیستم‌عامل و نرم‌افزارهای متعددی که بر روی آن نصب می‌شود تشکیل شده است. یعنی به ترتیب سخت‌افزار، نیمه سخت‌افزار و نرم‌افزار اجزای اصلی یک تبلت است. یک نهاد هم این سه جز اصلی را داراست. مثلاً مسجد یک نهاد است. سخت‌افزار آن همان بنا و ساختمان مسجد است، نیمه سخت‌افزار آن قوانین و قواعد حاکم در یک مسجد است، مثلاً شیوه و قاعده‌ی برگزاری نماز جماعت مثالی برای قوانین حاکم در نهادی مثل مسجد است. نرم‌افزار این نهاد هم روح حاکم در آن است که شاخص‌ترین جنبه‌ی آن روح تعبد و بندگی است که در این نهاد حکم فرماست.



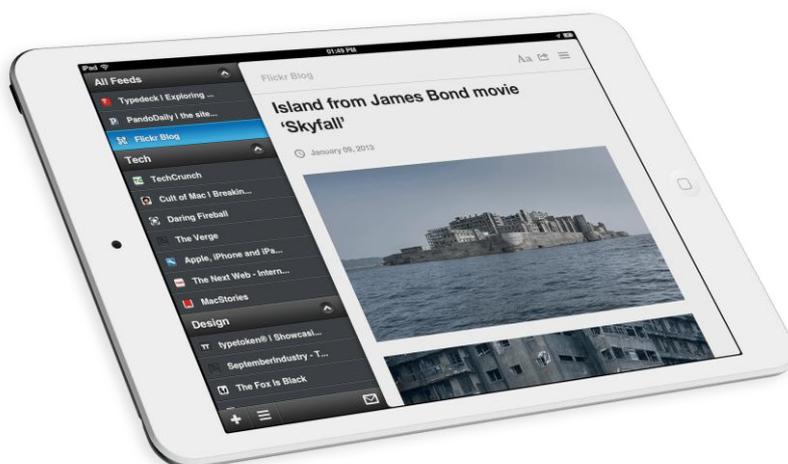
«سخت‌افزار، نیمه سخت‌افزار و نرم‌افزار اجزای اصلی یک نهاد است. سخت‌افزارش همان بنا و ساختمان، نیمه سخت‌افزارش قوانین و قواعد حاکم و نرم‌افزارش هم روح حاکم آن است.»

اگر بخواهم یک مثال اقتصادی برای شما بزنم، خصوصاً از الگوی معیشت غرب یعنی اکانامی، بانک یک نهاد شاخص است و هر سه بخش اصلی را دارد و از نظر سیستمی به حدی از بلوغ رسیده که می‌توان آن را به صورت مجزا و مستقل از سازنده‌ی نهاد در نظر گرفت.

منظورتان از استقلال یک نهاد نسبت به سازنده‌ی آن چیست؟

ببینید شما درحالی‌که از یک تبلت، که نمادی برای نهاد است، استفاده می‌کنید؛ به صورت مجزا و بدون نیاز به سازنده‌اش برای شما قابل استفاده است.

علاوه بر این عمده‌تاً این تبلت در زبان و فرهنگی طراحی می‌شود که لزوماً کاربر آن لازم نیست همان زبان و فرهنگ را داشته باشد تا بخواهد از این سیستم هوشمند یعنی نهاد استفاده کند. این سیستم می‌تواند مستقل از سازنده و مستقل از فرهنگ و زبان آن در دیگر فرهنگ‌ها و زبان‌ها به کاربران خدمات دهد.



«تبلت، نمادی برای نهاد است. یک تبلت از سخت‌افزار، سیستم‌عامل و نرم‌افزارهای متعددی که بر روی آن نصب می‌شود تشکیل شده است. این سیستم می‌تواند مستقل از سازنده و مستقل از فرهنگ و زبانی که در آن ساخته شده در دیگر فرهنگ‌ها و زبان‌ها به کاربران خدمات دهد.»



یک نهاد هم به همین صورت است. وقتی به بلوغ رسید، می‌توان آن را مانند یک تبلت به محدوده‌های فرهنگی و جغرافیایی متفاوت صادر کرد و با کم‌ترین مشکل شاهد خدمات‌رسانی آن به محیط بود.

دوباره از مثال بانک استفاده می‌کنم. وقتی حول و حوش ۸۰۰ سال قبل در ونیز یهودیان در گتوهای خود روی میزهایی می‌نشستند و بر روی آن‌ها به تجار مسیحی ربا می‌دادند، میزهایی که به آن بانکی می‌گفتند، کسی فکر نمی‌کرد که این نهاد کوچک به حدی از بلوغ برسد که بتوان آن را به یک پدیده‌ی جهانی بدل کرد. امروز بانک در حالی در کشورها، فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف خدمات ارائه می‌دهد که دیگر نه ربا دهندگان لزوماً یهودی‌اند و نه ربا گیرندگان مسیحی.



«وقتی حول و حوش ۸۰۰ سال قبل در ونیز یهودیان در گتوهای خود روی میزهایی می‌نشستند و بر روی آن‌ها به تجار مسیحی ربا می‌دادند، میزهایی که به آن بانکی می‌گفتند، کسی فکر نمی‌کرد که این نهاد کوچک به حدی از بلوغ برسد که به یک پدیده‌ی جهانی بدل شود.»

درست مثل یک گوشی هوشمند که همان‌طور که از نامش پیداست به درجه‌ای از هوشمندی رسیده است که ممکن است در آمریکا طراحی شود، در چین ساخته شود و در کشوری مثل ایران برایش سر و دست بشکند و دست بسیاری از جوانان، خیلی بیش‌تر از نرم‌های معمولی که حتی در کشورهایی مثل آمریکا حاکم است، ضریب نفوذ داشته باشد.

بانک هم ابتدا در سطح محدود توسط یهودیان در گتوها طراحی شد، بعد توسط خاندان‌هایی مثل مدیچی‌ها در ونیز دارای ساختمان و تشکیلات شد، ساخت و ساختار خود را به دست آورد، حالا امروز در کشوری مثل ایران هم به راحتی از آن استفاده می‌شود و هم کارمندان آن مسلمان‌اند و هم مشتریان‌اش.

همان‌گونه که از توضیحات شما معلوم است، یک نهاد در درون محیطی با ارزش‌های فرهنگی خاص خود طراحی می‌شود، آیا این نهاد ارزش‌های فرهنگی حاکم در آن محیط را به کاربرانش انتقال خواهد داد؟

به نکته‌ی خوبی اشاره کردید. یکی از اشکالاتی که در نگاه نهادگرایان وجود دارد و گفتم ممکن است در ادامه‌ی بحث به آن برسیم همین مسئله است. همان‌گونه که یک گوشی هوشمند یا یک تبلت به عنوان نمادی برای نهاد می‌تواند ارزش‌ها و فرهنگ حاکم در محل طراحی خود را منتقل کند، آن هم به عنوان یک وسیله‌ی تکنیکی و با تأثیرات خرد و محدود بر روی یک فرد، یک



نهاد هم با تمام ابعاد و اجزای پیچیده‌اش قطعاً ارزش‌هایی از خود ساطع خواهد کرد، ارزش‌هایی که برآمده از محیط فرهنگی‌ای است که از آن آمده است.

یک نهاد وقتی به این حد از هوشمندی رسیده که می‌تواند به عنوان تافته‌ای جدا بافته در محیط مقصد خدمات‌رسانی کند قطعاً ارزش‌های حاکم در محیط ساختش را نیز به محیط‌زیستش منتقل خواهد کرد.

این نکته‌ای است که عمدتاً در مطالعات نهادگرایی به آن اشاره نمی‌شود. یکی از دلایلی که باعث شده این بی‌توجهی اتفاق بیفتد این است که این نهادها توانسته‌اند جامعه‌ی مبدأ خود را به حدی از پیش رفت برسانند که رسیدن به این پیش‌رفت دغدغه‌ی دیگر جوامع هم هست. از این رو متفکرین نهادگرا به دنبال راه‌هایی می‌گردند تا خیلی زود جامعه‌ی خود را به این پیش‌رفت برسانند. این مسئله باعث تقلید صرف در استفاده از این نهادها در جوامع دیگر می‌شود بدون توجه به این مسئله که ممکن است یک نهاد در جامعه‌ی میزبان به خوبی خدمات‌رسانی کند اما قطعاً ناقل فرهنگ و ارزش‌های جامعه‌ای که از آن می‌آید هم خواهد بود.

خوب با این حساب ساخت و فراگیر سازی یک نهاد نباید خیلی دشوار باشد؟

نه اصلاً این طور نیست. هم فرآیند ساخت یک نهاد پیچیده است، هم فرآیند فراگیر سازی آن زمان بر. این تصور برای شما به این دلیل شکل گرفته که یک نهاد پدیده‌ای سهل و ممتنع است. ممکن است استفاده از یک نهاد برای یک جامعه مثل استفاده از یک گوشی هوشمند برای یک فرد، ساده باشد اما همان قدر که طراحی و ساخت یک گوشی هوشمند دشوار است، طراحی و شکل‌گیری یک نهاد هم بسیار پیچیده و قطعاً دشوارتر از ساخت یک ابزار تکنولوژیک است.



«نهاد پدیده‌ای سهل و ممتنع است. ممکن است استفاده از یک نهاد مثل استفاده از یک گوشی هوشمند ساده باشد اما همان قدر که طراحی و ساخت یک گوشی هوشمند دشوار است، طراحی و شکل‌گیری یک نهاد هم بسیار پیچیده و قطعاً دشوارتر از ساخت یک ابزار تکنولوژیک است.»



علاوه بر پیچیدگی برای نهادینه شدن یک ساز و کار هوشمند در یک جامعه، مدت‌ها زمان نیاز است. اما همان‌گونه که گفتیم وقتی یک سیستم به حد لازم از پیچیدگی رسید و در جامعه‌ای فراگیر و نهادینه شد، دیگر استفاده‌ی آن در دیگر جوامع خیلی زمان‌بر نیست. فقط کافی است که یک نهاد جا بیفتد، وقتی جا افتاد پراکندن و فراگیرسازی آن خیلی زمان نخواهد برد.

خوب فکر می‌کنم زمان آن رسیده باشد که به تفاوت‌های اقتصاد اسلامی از اقتصاد غربی یا به بیان شما الگوی معیشت غرب از الگوی معیشت اسلام بپردازیم.

البته. با این مقدمات خیلی ساده‌تر می‌توان این مقایسه را انجام داد. ببینید با روی‌کرد پدیدارشناسانه این‌جا هم باید از نهادها صحبت کرد. امروز الگوی معیشت غرب یعنی اکانامی، با یک سری از نهادها اجرا می‌شود. ممکن است ویراست‌ها یا نسخه‌های متفاوتی از اکانامی به کار رود، مثلاً ویراست کینزی یا فریدمنی که در کل به آن‌ها لیبرال گفته می‌شود یا ویراست نئو آن‌ها، که می‌شود نئوکینزی یا نئوفریدمنی و به آن‌ها نئولیبرال گفته می‌شود. لیبرال اکانامی یا نئولیبرال اکانامی، هر دو از نهادهای ثابتی استفاده می‌کنند؛ نهادهایی مثل پول، بانک، بازار سهام و مواردی مانند این‌ها نهادهایی هستند که الگوی معیشت غرب را در یک جامعه عملیاتی می‌کنند.



«لیبرال اکانامی یا نئولیبرال اکانامی، هر دو از نهادهای ثابتی استفاده می‌کنند؛ نهادهایی مثل پول، بانک، بازار سهام و مواردی مانند این‌ها نهادهایی هستند که الگوی معیشت غرب را در یک جامعه عملیاتی می‌کنند.»

اگر الگوی معیشت اسلام یعنی بیع هم بخواید در یک جامعه عملیاتی شود، تنها با حرف‌های کلان و نظری نمی‌توان آن را پیاده کرد، بلکه با نهادسازی می‌توان این حرف‌ها را در جامعه اجرایی کرد. این‌که چه نهادهایی در معیشت مردم در یک جامعه در حال نقش آفرینی هستند و هر یک به کدام الگوی معیشت تعلق دارند، در عمل و نه در نظر، نشان می‌دهد که کدام الگو در یک جامعه حاکم است، الگوی غربی یا الگوی اسلامی.



در واقع نهادها شاخصی هستند برای میزان پدیدار شدن و محسوس شدن تئوری‌هایی که در یک الگوی معیشت مطرحند. در الگوی معیشت بیع نهادهای دیگری مطرح‌اند. شاید برخی از آن‌ها به گوش شما آشنا باشد اما قطعاً نه به عنوان نهاد. برخی از آن‌ها را به عنوان عقد می‌شناسیم. عقود اسلامی همه قابلیت تبدیل شدن به نهاد را دارند. یعنی نهادهایی برای هر یک از این عقود شکل بگیرد و آن‌ها را عملیاتی کند. عقد قرض، عقد اجاره، عقد مضاربه، عقد مزارعه، عقد مساقات و عقود از این دست.

مثلاً عقد قرض، می‌تواند فراتر از یک عقد، نهادی برای عملیاتی شدن این عقد در جامعه داشته باشد.



«عقود اسلامی همه قابلیت تبدیل شدن به نهاد را دارند. یعنی نهادهایی برای هر یک از این عقود شکل بگیرد و آن‌ها را عملیاتی کند. عقد قرض، عقد اجاره، عقد مضاربه، عقد مزارعه، عقد مساقات و عقود از این دست.»

چه‌گونه می‌توان از یک عقد ساده یک نهاد ساخت؟

ببینید، فکر می‌کنید اساس شکل‌گیری نهادی مثل بانک، چیزی فراتر از این بوده؟ بانک مبتنی بر یک اصل و گزاره‌ی فقهی در دین یهود که از تورات بیرون آمده است شکل گرفته. این که یک یهودی نمی‌تواند به برادر خودش ربا دهد، اما به غیر یهودی می‌تواند. همین اصل فقهی اساس شکل‌گیری بانک بوده که آن‌را قبل‌تر توضیح دادم، یهودیان بر اساس همین اصل روی نیمکت‌هایی می‌نشستند و به تجار مسیحی که غیر یهودی بودند ربا می‌دادند. بعد به مرور این نیمکت‌ها تبدیل شدند به این تشکیلات گسترده که به بانک معروف شده است.

حال اگر مبتنی بر عقد قرض در الگوی معیشت بیع، که برآمده از اصول فقهی اسلام است، نهاد شکل بگیرد، این نهاد می‌تواند این عقد بر زمین مانده را در جامعه نهادینه و اجرایی کند. به هر حال افراد در فعالیت‌های معیشتی خود نیاز به قرض دارند، به این نیاز در الگوی معیشت اسلام پاسخ داده شده است، اما وقتی نهادی برای اجرایی شدن آن در جامعه وجود نداشته باشد و در مقابل



نهاد بانک به وفور موجود باشد، طبعاً افراد جامعه‌ی شما با وجودی که مسلمانند و اسلام ربا را جنگ با خدا می‌داند، به سراغ نهاد ربوی بانک خواهند رفت.

سایر عقود هم به همین شکل می‌توانند نهادی مختص به خود داشته باشند و عملاً معیشت یک جامعه را اداره کنند. علاوه بر این‌ها الگوی معیشت اسلام، نهادهای دیگری مثل خمس، زکات، انفاق، نذر و مواردی از این دست را هم دارد، که نهادهای ثانویه هستند و با وجود نهادهای اولیه می‌توانند به کارکرد حداکثری خود برسند.



«الگوی معیشت اسلام، نهادهای دیگری مثل خمس، زکات، انفاق، نذر و مواردی از این دست را هم دارد، که نهادهای ثانویه هستند و با وجود نهادهای اولیه می‌توانند به کارکرد حداکثری خود برسند.»

وقتی تعداد زیادی از این نهادها فعال شدند، آن‌گاه این نهادها الگوی معیشتی را که به آن تعلق دارند در جامعه حاکم خواهند کرد. امروز خیلی‌ها دغدغه دارند تا الگوی معیشت اسلام در جامعه‌ی حاکم باشد، شاید در حوزه‌ی نظری هم این ادعا تا حدی درست باشد، چون حکومت اسلامی طبعاً الگوی معیشت اسلامی باید داشته باشد، اما تا وقتی این الگو از حوزه‌ی نظر به حوزه‌ی عمل در قالب سیستم و نهاد منتقل نشود، هیچ‌گاه چتر الگوی معیشت بیع بر سر جامعه باز نخواهد بود. عملاً این چتر الگوی معیشت غرب است که بر فراز جامعه‌ی ما سایه افکنده است؛ چرا که الگوی معیشت غرب سیستم‌ها و نهادهای خاص خود را طراحی کرده و نه تنها در غرب بلکه در جهان حاکم کرده است، و این نهادها وارد جامعه‌ی ما هم شده‌اند.

به بیان دیگر امروز در سطح کلان نظری و حوزه‌ی تفکر، الگوی معیشت بیع حاکم است اما هر قدر هم چتر پارادایم الگوی معیشت بیع در این سطح بر فراز ذهن‌ها باز باشد، چه کسی می‌تواند کتمان کند امروز نهادهای اکانامی در سطح عملیاتی در حال خدمت‌رسانی در جامعه هستند. در واقع اگر در این‌جا این نهادها را به مثابه میله‌هایی که زیر یک چتر، باعث می‌شوند تا پوشش



چتر بر فراز سر شما باز شود، فرض کنیم، هر کدام از آنها بخشی از پوشش پارادایم الگوی معیشت غرب را بر فراز سر جامعه‌ی ما باز می‌کنند. حال وقتی این نهادها در جامعه مثل یک منظومه در کنار هم خدمات‌رسانی کنند، عملاً چتر پارادایم اکانامی به طور کامل بر فراز جامعه‌ی ما باز خواهد شد.



«گر نهادها را به مثابه میله‌هایی که زیر یک چتر، باعث می‌شوند تا پوشش چتر بر فراز سر شما باز شود، فرض کنیم، هر کدام از آنها بخشی از پوشش پارادایم الگوی معیشت غرب را بر فراز سر جامعه‌ی ما باز می‌کنند. وقتی این نهادها در جامعه مثل یک منظومه در کنار هم خدمات‌رسانی کنند، عملاً چتر پارادایم اکانامی به طور کامل بر فراز جامعه‌ی ما باز خواهد شد.»

امروز دو چتر بر فراز جامعه‌ی ما باز است، یکی در سطح کلان و نظری تحت عنوان الگوی معیشت اسلام یعنی بیع، اما دیگری قدری پایین‌تر تحت عنوان الگوی معیشت غرب یعنی اکانامی. مردم می‌دانند که در حوزه‌ی نظر دغدغه حاکمیت الگوی معیشت اسلام است؛ شاید از خیلی از مردم هم سوال کنید آنها هم قطعاً تمایل داشته باشند که الگوی معیشت اسلام حاکم باشد، اما چیزی که هست آنها عملاً دارند از نهادهای اکانامی خدمات می‌گیرند و سنگینی سایه‌ی الگوی معیشت غرب را بر روی سرشان حس می‌کنند!



«امروز دو چتر بر فراز جامعه‌ی ما باز است، یکی در سطح کلان و نظری تحت عنوان الگوی معیشت اسلام یعنی بیع، اما دیگری قدری پایین‌تر تحت عنوان الگوی معیشت غرب یعنی اکانامی.»



این جاست که می‌توان فهمید که چه‌گونه یک الگوی معیشت از نظر تا عمل، در یک جامعه اجرایی می‌شود و مولفه‌های کلیدی هر الگوی معیشت، چه‌طور از حوزه‌ی نظر بیرون آمده و در درون یک جامعه نهادینه می‌شود. و این جاست که شما به ضرورت نظام‌سازی که یکی از کارخواسته‌های اصلی شخص رهبری در این مقطع از عمر انقلاب اسلامی است، می‌توانید پی ببرید. پیاده شدن الگوی معیشت بیع در جامعه یا همان اقتصاد اسلامی از مسیر نظام‌سازی یا به تعبیر غربی‌اش سیستم‌سازی می‌گذرد. نهاد آن‌طور که قبلاً توضیح دادم همان سیستم است البته از نوع هوش‌مندترش، حال نهادسازی، سیستم‌سازی یا نظام‌سازی، تقریباً مفاهیم هم‌ارزی هستند که امروز اگر بخواهیم الگوی معیشت اسلام را در جامعه‌ی خود پیاده کنیم، راهی جز آن نداریم. علاوه بر نهادسازی یا نهادزایی باید نهادزدایی هم به صورت هم‌زمان صورت بگیرد تا جا برای ایجاد نهادهای جدید باز شود.

خوب فکر می‌کنم برای امروز کافی است، فرصت شما هم محدود است، اما سوالات زیادی باقی ماند، فکر می‌کنم ما مجدداً باید در فرصت دیگری وقت شما را بگیریم و پاسخ‌های شما را به باقی سوالات بشنویم.

بله، انشاءالله در فرصتی در آینده‌ی نزدیک، حتماً باید به این سوالات بپردازیم، فقط امیدوارم سوالات بعدی شما مثل این سوال اولتان این قدر کلی نباشند.

از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید از شما متشکرم.

من هم از شما و مخاطباتان که حرف‌های بنده را در این مصاحبه‌ی طولانی تحمل کردند تشکر می‌کنم.